

مثلاً از حروف هموسه (۱) نیمی از آنرا که عبارتند از صاد، کاف، هاء سین وحاء، آورده و نیم دیگر را ترك گفته است همچنین از نوع حروف مجهوله نیمی از آنرا که عبارتند از: الف لام، میم، راء، عین، طاء، قاف، باء، یاء و نون آورده و نیم دیگر را ترك کرده است.

همچنین از انواع دیگر حروف مانند: «شدیده» و «درخزده» و «مطبقة» و «منفتحة» و «مستعلیة» و «منخفضه» (۲) نیمی آورده و نیم دیگر را ترك گفته است (۳). بطور مسلم يك چنین تبعیض خالی از نکته نبوده و خالی از اشاره به این وجه نیز نیست.

شاید علت اینکه از حروف تهجی و انواع حروف نیمی را آورده و نیم دیگر را ترك گفته است این باشد که نیمی از اعجاز قرآن، مربوط به زیبایی لفظ، و نیم دیگر آن مربوط به عظمت معانی قرآن است، و از اینکه قرآن در مجموع این سوره‌ها نیمی از «القباء» را آورده، خواسته است برساند که اگر میان‌دیشید که زیبایی ظاهر و اعجاز لفظی آن، مولود قریحه پیامبر است، شما نیز برخیزید، از همین مواد و عناصر، يك چنین کلام زیبا و اعجاز آسا بیاورید (۴).

مرحوم شیخ صدوق به‌سند خاصی از حضرت عسکری نظر دوم را نقل کرده، و تأیید نموده است (۵).

به‌طور مسلم در صدر اسلام مقصد از این حروف برای صحابه پیامبر روشن بوده، ولی مرور زمان باعث ایهام و پیچیدگی مطلب شده است، و ما اعتراف داریم که در این مقاله حق مطلب را درباره این حروف ادا نکرده‌ایم، امید است در فرصت دیگری درباره آنها بحث نمایم.

(۱): حروفی که اعتقاد هر یکی به‌خرج خورد ضعیف است و هنگام تلفظ، صدا بنر می و آهستگی بیرون می‌آید و نفس در جریان بوده قطع نمی‌گردد، «هموسه» مینامند مانند ک، ف، ح، ث، خ، ت، ش، س، ص، و غیر آنها را مجهوله که نقطه مقابل هموسه هستند، مینامند (۲): درباره توضیح صفات حروف به کتابهای تجوید مخصوصاً به کتاب نثر اللطالی صفحات ۲۳-۲۹ تألیف فقید علم دابد مرحوم مدرس تبریزی مراجعه بفرمائید.

۳- تفسیر کشف ج ۱ ص ۷۸-۷۹ (۴): المعجزة الخالدة تألیف شهرستانی ص ۱۲۲ (۵): تفسیر برهان ج ۱ ص ۲۴.

اهل بیت و خلافت (۱)

در چهارگفتار گذشته تحت عنوان «حکومت و عدالت» نظریات کلی نهج البلاغه در مساله حکومت و مهم‌ترین وظیفه‌اش یعنی عدالت منعکس کردیم، اکنون نظریه اینکه یکی از مسائلی که مکرر در این کتاب مقدس درباره آن سخن رفته است مساله اهل بیت و خلافت است، لازم است پس از آن مباحث که کلیاتی بود در امر حکومت و عدالت در این مبحث که مربوط است به مساله خاص خلافت بعد از پیغمبر و مقام اختصاصی اهل بیت در میان امت وارد شویم. مجموع مسائلی که در این زمینه طرح شده است عبارت است از:

الف- مقام ممتاز و فوق عادی اهل بیت و اینکه علوم و معارف آنها از بیک منبع فوق بشری سرچشمه می‌گردد و آنها را با دیگران، و دیگران را با آنها نتوان قیاس کرد.

ب- احاطت و اولویت اهل بیت و از آن جمله شخص امیر مؤمنان (ع) به امر خلافت، هم به حکم وصیت و هم به حکم قرابت و هم به حکم وراثت معنوی.

ج- انتقاد از خلفا.

د- فلسفه انماض و چشم‌پوشی علی (ع) از حق مسلم خود و حدود آن که از آن حدود نه تجاوز کرده و نه در آن حدود از انتقاد و اعتراض کوتاهی کرده است.

اما قسمت اول

مقام معنوی و الهی اهل بیت: «موضع سره و لجا امره و عیبه علمه و موئل حکمه، و کھوف کتبه، و جبال دینه؛ بهم اقام انحاء ظهیره و اذهب از تعداد فرائصه... لایقاس بآل محمد صلی الله علیه و آله من هذه الامة احد و لا یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابدأ، هم اساس الدین و عماد البقین، الیهم ینفی العالی و بهم یلحق التالی و لهم خصائص حق الولاية، و فیهم الوصیة و الوراثة، الان اذ رجع الحق الی اهلهم و نقل الی منتقله» (۲)

(۱) از این بیعد، این مقاله را در قسمت شانزده (صفحه اول مجله مطالعه فرمائید.

۲- نهج البلاغه خطبه ۲

جایگاه راز خدا، پناهگاه دین او، صندوق عالم او، مرجع حکم او گنجینه‌های کتابهای او، و کوههای دین او میباشند بوسیله آنها پشت دین را راست کرد و تزلزلش را مرتفع ساخت .. احدی از امت با آل محمد قابل قیاس نیست. کسانی را که از نعمت آنها منتهی شدند با خود آنها نتوان هم تراز کرد، آنان رکن دین و پایه یقینند، تند روان باید به آنها (که میانه روند) برگردند و کند روان باید سعی کنند به آنها برسند، شرائط ولایت امور مسلمین در آنها جمع است و پیغمبر درباره آنها تصریح کرده است و آنان کمالات نبوی را به ائمه برداشته اند، این هنگام است زمانی که حق به اهلش بازگشته و به جای اصلی خود منتقل گشته است.

آنچه در این چند جمله به چشم می‌خورد، برخورداری اهل بیت از يك معنویت فوق‌العاده است که آنها را در سطحی مافوق سطح عادی قرار می‌دهد. و در چنین سطحی احدی با آنها قابل مقایسه نیست، همچنانکه در مسأله نبوت مقایسه کردن افراد دیگر با پیغمبر غلط است، در امر خلافت و امامت نیز با وجود افرادی در این سطح، سخن از دیگران بیهوده است.

نحن شجرة النبوة ومعهد الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ينابيع الحكم (۱)

ما درخت نبوت و فرودگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و معدنهای علوم و سرچشمه‌های حکمتهایم.

و این‌الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا، کذابو بفتیاعیننا ان رفینا الله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم بنیاستطی الهدی و یستجلی العمی . ان الائمة من قریش فرسوا فی هذا البطن من هاشم لاتصلح علی سواهم و لاتصلح الولاة من غیرهم (۲)

کجا بندگان کسانی که به دروغ و از روی حسد که خداوند ما را بالا برده و آنها را پائین، به ما عنایت کرده و آنها را محروم ساخته است، ما را وارد کرده، و آنها را خارج - گفتند که راسخان در علم (که در قرآن آمده است) آنانند نما، تنها بوسیله ما هدایت جلب و کوری بر طرف می‌گردد، امامان از قریش اند اما نه همه قریش بلکه خصوص یک تیره، از بنی هاشم، جامه امامت جز بر تن آنها راست نیاید و کسی غیر از آنها چنین شایستگی را ندارد. و نحن الضماد و الاصحاب و الخزانة و الابواب لائوتی البیوت الامن ابواها فمن اتاها من غیر ابواها سعی سارقا (۳)

(۱) نهج البلاغه خطبه ۱۰۷ - ۲ - نهج البلاغه خطبه ۱۴۲ (۳) : نهج البلاغه خطبه ۱۵۲

جامه زبرین و یاران واقعی و گنجوران دین و درهای ورودی اسلام ما هستیم، به‌خاندانها جواز درهائی که برای آنها مقرر شده است نتوان داخل شد، فقط دزد است که از دیوار (نه‌آزدر) وارد میشود.

فیهم کرائم القرآن و هم کنوز الرحمن ، ان نطقوا صدقوا ، و ان صمتوا لم یسبقوا (۳)

بالاترین آیات ستایشی قرآن درباره آنها است، آنان گنجهای خدای رحمانند. اگر لب به سخن بکشایند آنچه بگویند عین حقیقت است، فرضاً سکوت کنند دیگران بر آنها پیشی نمی‌گیرند.

هم عیش العلم و موت الجهل یخبرکم حلمهم (حکمتهم) عن علمهم و صمتهم عن حکمهم منطقههم لایخالفون الحق و لایختلفون فیه هم دعائم الاسلام و ولائج الاعتصام یوم عادل الحق فی نصابه و انزاح الباطل عن مقامه و انقطع لسانه عن مقته عقلوا الدین عقل و عایة و رعایة انقل سماع و روایة فان رواة العلم کثیر و رعایة قلیل (۴)

آنان مایه حیات علم و مرگ جهل می‌باشند، حلم و بردباری‌شان (یا حکمت‌های) که صادر میکنند و راه‌هایی که می‌دهند از میزان علم‌شان حکایت میکند، و سکوت‌های به موقع‌شان از توأم بودن حکمت با منطق آنها خبر می‌دهد، نه با حق مخالفت میکنند و نه در حق اختلاف، میکنند آنان پایه‌های اسلام و وسائل احتفاظ مردمند بوسیله آنها حق به‌جای خود بر میگردد و باطل از جایی که قرار گرفته دور میشود و زبانش از بیخ بریده می‌شود، آنان دین را از روی فهم و بصیرت و برای عمل فرا گرفته‌اند، نه آنکه طوطی وار شنیده و ضبط کرده باشند و تکرار کنند، همانا ناقلان علوم فراوانند اما جانبداران آن‌کند.

در ضمن کلمات، قصار نهج البلاغه داستانی نقل شده که کمیل بن زیاد نخعی گفت : امیر المؤمنین (ع) (در دوره خلافت و زمان اقامت در کوفه) دست مرا گرفت و باهم از شهر به طرف قبرستان خارج شهر خارج شدیم.

همینکه به خلوتگاه صحرا رسیدیم آه عمیقی از دل برکشید و به سخن آغاز کرد. در مقدمه سخن فرمود: ای کمیل دل‌های فرزندان آدم به منزله ظرفها است، بهترین ظرفها آن است که بهتر مظهر خود را نگهداری کند پس آنچه می‌گویم ضبط کن. علی در این سخنان خود که اندکی مفصل است مردم را از نظر پیروی راه حق به سه دسته تقسیم میکند و سپس از اینکه انسان‌های لایقی نمی‌یابد که اسرار فراوانی که در

(۳) : نهج البلاغه خطبه ۱۵۲ (۴) نهج البلاغه خطبه ۲۳۷.

سینه انباشته دارد به آنها بسپارد اظهار دلتنگی میکند اما در آخر سخن خود می گوید : البته چنین نیست که زمین بکلی از مردان الهی آتیجان که علی آرزو دارد خالی بماند خیر همواره و در هر زمانی چنین افرادی هستند هر چند کمند :

« اللهم بلی لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة اما ظاهرا مشهورا و اما خائفا مغمورا لثلاث بطل حجج الله و بیئاته . و کم ذا ؟ و این اولئك ؟ و اولئك و الله الاقلون عددا و الاعظمون عند الله قدرا . یحفظ الله بهم حججه و بیئاته حتی یودعوها نظرا ثم یزعوها فی قلوب اشباههم معجم هم العلم علی حقیقة البسیرة و باشر و اروح الیقین و اسئلنا ، ما ستو عوه المترفون و انساوا بما استوحش منه لجاهلون و محبوا الدینا بابدان ارواحها معلقة بالحل الاعلی اولئك خلفاء الله فی ارضه و الدعاة الی دینه آآه شونالی رؤیتهم (۱)

چرا! زمین هرگز از حجت خواه ظاهر و آشکار یا ترسان و پنهان خالی نیست؛ زیرا حجتها و آیات الهی باید باقی بمانند، اما چند نفرند؛ و کجا بنده؟ آنان به خدا قسم از نظر عدد از همه کمتر و از نظر منزلت در نزد خدا از همه بزرگترند، خداوند به وسیله آنها دلایل خود را نگهداری میکند تا آنها را نزد مانندهای خود بسپارند و در دل امثال خود بذر آنها را بکارند. علم از غیب و باطن در منتهای بسیرت بر آنها هجوم کرده است، به روح یقین پیوسته اند، آنچه بر اهل تنعم دشوار است بر آنها آسان است، و آنچه مایه وحشت جاهلان است مایه انس آنهاست، دنیا و اهل دنیا را با بدنهائی همراهی میکنند که روحهای آن بدنیا در جای دیگر است و به عالیترین جایگاهها پیوسته است؛ آری جانشینان خدا در زمین خدا و دعوت کنندگان مردم بآیین خدا آیند، آآه چه قدر آرزوی دیدن اینها را دارم.

در این جملهها هر چند نامی ولو به طور اشاره از اهل بیت برده نشده است، اما با توجه به جملههای مشابهی که در نهج البلاغه درباره اهل بیت آمده است، یقین پیدا میشود که مقصود، ائمه اهل بیت میباشد.

از مجموع آنچه در این گفتار از نهج البلاغه نقل کردیم معلوم شد که در نهج البلاغه علاوه بر مسأله خلافت و زعامت امور مسلمین در مسائل سیاسی، مسأله امامت به مفهوم خاصی که شیعه تحت عنوان «حجت» قائل است عنوان شده و به نحو بلیغ و رسائی بیان شده است. در شماره بعد درباره قسمت دوم این بحث یعنی کلمات نهج البلاغه درباره مسأله حقیقت و اولویت مولی و سایر اهل بیت بر امر خلافت بحث خواهیم کرد.

چاپلوسی موقوف!

متن فرمان

«... و به پاکدامن و راستگویان به پیوند! و آنها را عادت بده که ترا بیجا مدح نکویند و چاپلوسی نکنند، و ترا بر کاری که نکرده‌ای نستانند زیرا مدح فراوان خود پسندی می‌آورد و سرانجام بغرور می‌کشاند. و میداد که نیکوکار و گناهکار، خادم و خائن نزد تو یکسان باشند، زیرا در اینصورت خوبان از انجام خوبی دل سرد می‌شوند، و خائنان بریدی و خیانت تشویق می‌گردند. مالک! نه تنها خادم و خائن را نباید بیک چشم بنگری بلکه هر یک را به پاداشی که خودتیز و جدا نآ ترا سزای خویش میداند برسان!»

توضیح و تفسیر

تردیدی نیست که محیط، چه خوب و چه بد، در روح انسان اثر میگذارد، روح بشر رنگ پذیر است، و بزودی رنگ خوب و بد محیط در او اثر می‌گذارد. و البته در طول تاریخ بشر بسیار بسیار نادرند مردانی همچون انبیاء که نه تنها رنگ محیط بخود نگرفته‌اند، بلکه محیط را نیز بر رنگ خویش در آورده‌اند. از این جهت در اسلام توجه خاصی به ایجاد محیط سالم، و اجتماع سالم گردیده است. و باین منظور تظاهر بگناه گناهی بزرگ شمرده شده. و نیز مردم را از معاشرت و مجالست با اشرار سخت منع فرموده‌اند.

و باین اندازه نیز اکتفا نکرده دستور داده‌اند در مجالست، و همنشینی، دوستی و رفاقت همیشه در نظر داشته باشد که دوست و رفیق از افراد صالح و با ایمان باشد. این عیناس می‌گوید: از رسول خدا پرسیدند: چه کسی برای مجالست و همنشینی خوب و شایسته است؟

فرمود: آنکس که: «دیدارش شمارا بیا خدا اندازد، و سخن گفتنش بردانش شما بیفزاید، و رفتارش یاد آور جهان دیگر باشد.» (۱)